

سازهانگاری کلی‌گرا: یک رهیافت جامع برای توضیح رفتارهای سیاست خارجی ایران بعد از انقلاب اسلامی

مهدی محمدنیا*

چکیده

این مقاله معتقد است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از یک‌سو در سطح داخلی تحت تأثیر گفتمان‌های انقلاب و از سوی دیگر در سطح بین‌المللی تحت تأثیر فضای هنجاری صلح‌آمیز یا تهاجمی حاکم بر نظام بین‌الملل بوده است. از این رو فهم ساختارهای گفتمانی و هنجاری جمهوری اسلامی ایران از یک طرف و فهم ماهیت محیط هنجاری نظام بین‌الملل از طرف دیگر، لازمه یک تحلیل مناسب از رفتارهای سیاست خارجی ایران بعد از انقلاب اسلامی است. بر اساس سازهانگاری کلی‌گرا، این مقاله تلاش می‌کند با بررسی محیط هنجاری در دو سطح ملی و بین‌المللی، چرایی ثبات و تغییر را در سیاست خارجی ایران توضیح داده و فهم مناسبی از روابط تعارض‌آمیز و غیر تعارض‌آمیز ایران و غرب به دست آورد.

واژگان کلیدی

سازهانگاری کلی‌گرا، گفتمان انقلاب، هویت، محیط هنجاری صلح‌آمیز، محیط هنجاری تهاجمی.

مقدمه

در این مقاله سیاست خارجی ایران بعد از انقلاب اسلامی با استفاده از تئوری «سازهانگاری کلی‌گرا»^۱ مورد تحلیل قرار گرفته است. این دیدگاه معتقد است سیاست خارجی کشورها محصول تلفیق فضای هنجاری در دو سطح

mahdi.mnia@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۲/۲۱

I. Holistic Constructivism.

* عضو هیئت علمی دانشگاه آیت‌الله بروجردی.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۰/۱۴

تحلیل داخلی و بین‌المللی (خرد و کلان) است. (Koslowski & Kratochwil, 1995: 127-66)

با توجه به سازه‌نگاری کلی‌گرا، فرضیه پژوهش بدین قرار است: شکل‌گیری هویت ایران نتیجه یک فرایند دوسویه بوده است: از یک سو در سطح داخلی، جمهوری اسلامی ایران، پیش از ورود به عرصه تعاملات بین‌المللی، هویت خود را بر پایه گفتمان‌های انقلاب اسلامی تعریف کرده است. از سوی دیگر در سطح بین‌المللی، نوع ماهیت فضای هنجاری حاکم بر نظام بین‌الملل (اعم از صلح‌آمیز یا تهاجمی)، در تعدیل یا تشدید این گفتمان‌ها تأثیرگذار بوده‌اند. در این راستا، تلاش شده است از یک سو، مهم‌ترین گفتمان‌های هویت‌ساز و تأثیرگذار انقلاب اسلامی و از سوی دیگر، چگونگی تأثیرگذاری فضای هنجاری بین‌المللی بر سیاست خارجی ایران مورد بررسی قرار گیرد.

با توجه به نقش ساختار هویتی در شکل‌گیری سیاست خارجی ایران، تئوری‌های رایج خردگرا^۱ اعم از نورتالیسم و رتالیسم تدافعی که کشورها را امنیت‌محور تلقی می‌کند، یا رتالیسم تهاجمی که هدف اصلی سیاست خارجی کشورها را افزایش قدرت می‌داند و یا نئولیبرالیسم که دستیابی به سود نسبی را پایه روابط کشورها با دیگران می‌داند، نمی‌توانند تحلیل مناسبی از رفتارهای سیاست خارجی ایران ارائه دهند.

در واقع، تئوری‌های خردگرا رفتار کشورها را در چارچوب «روابط استراتژیک» معنا می‌کنند که در آن بازیگران در تلاش هستند تا منافع و اولویت‌های «معین» و از پیش مشخصی^۲ را در تعاملات اجتماعی تحقق بخشند. این روابط، مبتنی بر عقلانیت ابزاری و منطق سود و زیان است (Risse, 2000: 3)

به طور کلی، تئوری‌های خردگرا به دو دلیل قادر به ارائه یک توضیح مناسب از رفتارهای سیاست خارجی ایران نیستند:

اولاً، این تئوری‌ها سیاست خارجی کشورها را محصول ساختار آنارشی و چگونگی توزیع قدرت در نظام بین‌الملل می‌دانند. تئوری‌های خردگرا با نادیده گرفتن تأثیرگذاری ساختارها و متغیرهای داخلی، معتقدند که سیاست خارجی کشورها تحت تأثیر فشارهای سیستمی و تابع تغییرات توزیع قدرت در روابط بین‌الملل است. (Waltz, 1979)

ثانیاً، به دلیل اهمیت صرف عنصر مادی قدرت در تئوری‌های خردگرا و نادیده گرفتن مؤلفه‌های هنجاری، این تئوری‌ها قادر به توضیح آن دسته از رفتارهای سیاست خارجی که فراتر از منطق سود و زیان باشد، نیستند. از نظر این تئوری‌ها، انقلاب به دنبال اهدافی غیر از آنچه سایر کشورها دنبال می‌کنند، نیستند. در حالی که انقلاب‌ها هویت یک کشور را می‌سازند و هویت نیز تعیین‌کننده نوع منافع کشورها در نظام بین‌الملل است. (Wendt, 1999: 398)

انقلاب اسلامی، هویت خاصی را بر سیاست خارجی ایران بخشیده است و این هویت زمینه‌ساز اتخاذ یک‌سری استراتژی‌ها در سیاست خارجی گردید که از زمان پیروزی انقلاب اسلامی تا به امروز ادامه داشته است؛

1. Rationalist Theories.
2. Pre given.

به‌گونه‌ای که می‌توان گفت یک نوع «ثبات نسبی» بر «استراتژی»‌های سیاست خارجی ایران حاکم بوده است. به این دلیل، ثبات نسبی گفته می‌شود که تغییرات ساختاری قدرت در نظام بین‌الملل اعم از فروپاشی نظام دوقطبی و تقویت نظام تک قطبی بعد از ۱۱ سپتامبر، منجر به تغییرات بنیادین در سطوح «استراتژی» سیاست خارجی ایران نگردید، اما به نسبت مقتضیات و شرایط محیطی، برخی تعدیلات و تغییرات «تاکتیکی» در حوزه سیاست خارجی اعمال گردیده است. مواردی همچون تلاش ایران برای تنش‌زدایی و تعامل با غرب در دولت یازدهم در قالب مذاکرات ۵+۱ و در راستای گفتمان «نرمش قهرمانانه» و «تعامل سازنده»؛ مذاکره مستقیم وزرای خارجه ایران و آمریکا؛ همکاری استراتژیک با رقبای جدی آمریکا در شرق از جمله چین و روسیه به جای سیاست پیشین «نه شرقی نه غربی»؛ جایگزینی سیاست اولیه «صدور انقلاب» با سیاست «گسترش تحکیم اسلامی» نمونه‌هایی از تغییرات تاکتیکی در سیاست خارجی ایران بوده است که نباید با تغییر در حوزه استراتژی اشتباه گردد.

حوزه استراتژی در سیاست خارجی، برگرفته از مفاهیمی است که پایه‌های اصلی گفتمان انقلاب اسلامی در سیاست خارجی را تشکیل می‌دهد. مفاهیمی چون «ضد سلطه»، «ضدامپریالیسم»، «مقاومت»، «عدالت‌گرایی»، «مسئولیت‌گرایی» از جمله مفاهیم کلیدی در حوزه سیاست خارجی هستند که از ابتدای انقلاب تاکنون استمرار داشته‌اند. سیاست اعمال فشار پر دامنه از جانب غرب، همچون «مهار دو جانبه»^۱ یا «محور شرارت»^۲ و «تحریم اقتصادی» که در دوره‌های مختلف بر ضد ایران و برای تحدید نفوذ این کشور اتخاذ شدند، قادر نبودند تا تغییرات بنیادین در سطوح «استراتژی» سیاست خارجی ایران در مقابل غرب ایجاد کنند، هرچند در مقاطعی در مواجهه با محیط هنجاری تهاجمی یا غیر تهاجمی نظام بین‌الملل به طور «تاکتیکی» شاهد «تشدید» یا «تعدیل» گفتمانی بوده‌ایم. به عنوان نمونه سخن رهبر معظم انقلاب در رابطه با نرمش قهرمانانه نشانگر تغییرات تاکتیکی در سیاست خارجی برای رسیدن به استراتژی (آرمان‌های) معین است:

نرمش قهرمانانه به معنای مانور هنرمندانه و استفاده از شیوه‌های متنوع برای دستیابی به اهداف و آرمان‌های گوناگون نظام اسلامی است. (آیت‌الله‌خامنه‌ای، ۱۳۹۲/۰۸/۲۹)

در واقع، بخش عمده‌ای از رفتارهای سیاست خارجی ایران در مقابل غرب و به ویژه آمریکا، برگرفته از نوع هویتی است که این کشور در مقابل غرب برای خود تعریف کرده است. ثبات در استراتژی‌های سیاست خارجی ایران نیز به پایداری در ساختارهای هویتی این کشور بر می‌گردد. اصولاً، تغییر در ساختارهای هویتی هر کشوری به ندرت صورت می‌گیرد؛ چراکه هرگونه تغییر در شاخصه‌های هویتی، به علت پیوند با عناصر روانی، نیازمند یک فرایند زمانی طولانی و شکل‌گیری کنش‌های اجتماعی خاص خود است.

با توجه به نقش عناصر هویتی در شکل‌گیری سیاست خارجی ایران از یک سو و محیط هنجاری

1. Dual Containment.
2. Axis of Evil.

بین‌المللی از سوی دیگر، می‌توان گفت که چارچوب تحلیلی سازه‌انگاری کلی‌گرا توضیح جامع‌تری از رفتارهای سیاست خارجی ایران ارائه می‌دهد.

سازه‌انگاری؛ هویت دولت‌ها و سیاست خارجی

سازه‌انگاری یکی از متفدترین تئوری‌هایی بوده است که از دهه ۱۹۹۰ تاکنون پیشگام توضیح سیاست بین‌الملل و رفتار خارجی دولت‌ها بوده است. (Wendt, 1999; Finnemore, 1991; Gerard, 1998; Kratochwil, 1989; Onuf, 1989)

این تئوری تلاش کرده است تا فضای اندیشمندان‌های را برای کسانی که علاقه‌مند به توضیح شاخصه‌های هنجاری رفتار دولت‌ها بوده‌اند فراهم کند. تئوری‌پردازهای سازه‌انگاری منافع کشورها را نتیجه نوع هویت کشورها می‌دانند و معتقدند نوع هویت‌ها هستند که اولویت سیاست خارجی دولت‌ها را معین می‌کنند. هویت‌ها نقش ملی ویژه و رفتار متناسبی را برای آنها در تعامل با دیگران تجویز می‌کند.

یکی از زمینه‌های تقابل گفتمانی بین سازه‌انگاری و تئوری‌های خردگرا مربوط به نوع منطق رفتاری کشورها در نظام بین‌الملل است. تئوری‌های خردگرا معتقد به «منطق نتیجه‌گرایی»^۱ در رفتار کشورها با دیگران هستند، در حالی که سازه‌انگاری «منطق تناسب‌گرایی»^۲ را پایه اصلی رفتار کشورها می‌داند؛ یعنی روابط کشورها با دیگران نه بر اساس منطق نتیجه و سود و زیان، بلکه به تناسب نوع هویت و جایگاهی که یک کشور در نظام بین‌الملل برای خود تعریف کرده است، شکل می‌گیرد و بازیگران از قوانینی پیروی می‌کنند که نشانگر نوع هویت و جایگاه ویژه آنها در نظام بین‌الملل است. (March and Olsen, 1998: 951)

منطق رفتاری تناسب‌گرایی، بر رفتارهای هنجارمحوری دلالت می‌کند که در آن دولت‌ها به جای به حداکثر رساندن منافع یا قدرت خود، تلاش دارند تا آنچه که «درست» است انجام دهند. این به معنای نادیده گرفتن منافع ملی در تئوری‌های سازه‌انگاری نیست بلکه به این مفهوم است که منافع و اولویت‌های سیاست خارجی دولت‌ها، نه به عنوان یک مفهوم از پیش مشخص، بلکه در چارچوب هویت و هنجارهای حاکم بر دولت‌ها معنا پیدا می‌کند؛ یعنی با تغییر در مفاهیم هنجاری و معنایی، منافع و اولویت‌ها نیز تغییر می‌کند.

منافع بر اساس هویت دولت‌ها تعیین می‌شود و هویت نیز در بستر تحولات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و تاریخی شکل می‌گیرد. از نظر سازه‌انگاری، ایده‌ها و هنجارها نه تنها نقش سامان‌دهی به رفتار کشورها را دارند، بلکه تأثیرات سازنده‌ای نیز بر هویت اجتماعی آنها دارند. (Risse, 2000: 3) در واقع، ایده‌ها و هنجارها به عنوان مفاهیم بین‌الذهانی، پیشران رفتار اجتماعی هستند. بنابراین، «هنجارها فهم جمعی از رفتار مناسب بازیگران» (Legro, 1997: 33) و یا «انتظار جمعی درباره رفتار شایسته یک هویت خاص»

1. Logic of Consequentialism.
2. Logic of Appropriateness.

(Jepperson, Wendt and Katzenstein, 1996: 54) را نشان می‌دهند. هنجارها به بازیگر می‌گویند که آنها چه کسی هستند، اهداف آنها چیست و باید چه نقشی را در روابط بین‌الملل ایفا نمایند. (Copeland, 2000: 190) از نظر سازهانگاری، ساختارهای مادی متن‌مدار هستند، به این مفهوم که منابع مادی صرفاً در چارچوب ساختارهای معنایی مشترک که در آن قرار گرفته‌اند، معنی پیدا می‌کنند. (Wendt, 1999: 73) بر اساس این رهیافت، رفتار سیاست خارجی ایران باید در چارچوب نوع هویتی که این کشور برای خود در نظام بین‌الملل تعریف کرده است، ارزیابی گردد. همان‌طور که میکائیل اسمیت می‌گوید، سیاست خارجی پدیده‌ای است که از هویت نشئت می‌گیرد: (Smith, 2000: 1-16)

در حقیقت، رفتارهای خارجی جمهوری اسلامی ایران «ناشی از لایه‌ها و پیچیدگی‌هایی است که در داخل آن وجود دارد». فهم این پیچیدگی در گرو فهم معقول از فعل و انفعالات و زیربنایها و نظام ارزشی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب اسلامی است. (سریع القلم، ۱۳۷۹: ۴۷) در این راستا، سازهانگاری کلی‌گرا به عنوان یکی از زیرشاخه‌های مهم تئوری سازهانگاری، می‌تواند توضیح جامع‌تری از رفتارهای سیاست خارجی ایران ارائه دهد.

سازهانگاری کلی‌گرا و سیاست خارجی ایران

به طور کلی سازهانگاری بر اساس نوع سطح تحلیلی به سه دسته تقسیم می‌شود: سازهانگاری سیستمی، سازهانگاری داخلی و سازهانگاری کلی‌گرا. «سازهانگاری سیستمی»^۱ همچون تئوری نئورئالیسم، یک تحلیل سیستمیک از تحولات روابط بین‌الملل ارائه می‌دهد، با این تفاوت که سازهانگاری سیستمی عمدتاً بر ساختارهای هنجاری محیط بین‌المللی متمرکز است و ساختارهای هنجاری داخلی را نادیده می‌گیرد. الکساندر ونت به عنوان مهم‌ترین نظریه‌پرداز سازهانگاری سیستمی، دو نوع هویت برای دولت‌ها قائل است: هویت اجتماعی^۲ و هویت جمعی.^۳ (Wendt, 1992; Wendt, 1995; Wendt, 1999)

هویت جمعی به ویژگی‌های فرهنگی، ایدئولوژیکی مادی و انسانی داخلی دولت‌ها برمی‌گردد و ماهیت داخلی آنها را روشن می‌کند. هویت اجتماعی، به مفهومی اشاره دارد که یک بازیگر در روابط بین‌الملل از خود و دیگران ارائه می‌دهد. ونت معتقد است که سیاست بین‌الملل نتیجه هویت اجتماعی است (Wendt, 1994: 385) و هویت اجتماعی حاصل تعامل بین بازیگران است.

«سازهانگاری داخلی»^۴ بر خلاف سازهانگاری سیستمی، صرفاً بر روابط بین هنجارها و ساختارهای معنایی داخلی متمرکز است. (Reus-Smit, 2001: 220) این شاخه از سازهانگاری بر تغییرات هنجاری داخلی در

1. Systemic contractivism.
2. Social Identity.
3. Corporate Identity.
4. Domestic constructivism.

«خود» و «دیگری» و تأثیر این تغییرات بر همکاری یا رقابت بین بازیگران تأکید دارد. براساس این رهیافت، فرایندهای اجتماعی داخلی می‌تواند به عنوان مهم‌ترین منبع هویت‌ساز، منافع دولت‌ها را مستقل از نوع تعاملات آنها در سطح بین‌المللی تعیین کنند. (Katzenstein, 1996)

سازهانگاری کلی‌گرا، دوگانگی بین ساختارهای داخلی و سیستمی را به چالش می‌کشد و بر سازه‌های هنجاری در دو سطح ملی و بین‌المللی تأکید می‌کند و تلاش می‌کند تا با تلفیق بین دو سطح تحلیل ملی و بین‌المللی، تحلیل جامعی از عناصر تأثیرگذار بر هویت و منافع دولت‌ها ارائه دهد. (Reus-Smit, 2001: 221) کوزلوسکی و کراتوچویل از محققان سازه‌انگاری کلی‌گرا معتقدند که هر دو عامل هویت اجتماعی و هویت جمعی به عنوان یک چشم‌انداز تحلیلی و دو چهره از یک نظم سیاسی - اجتماعی واحد، در شکل‌دهی به رفتار دولت‌ها تأثیرگذار هستند. (Ibid: 221) هویت جمعی، وجودی مقدم بر هویت اجتماعی دارد و قبل از تعاملات بین‌المللی شکل می‌گیرد. (Alons, 2007: 211) از نظر این رهیافت، سیاست خارجی کشورها نتیجه تعامل بین هویت اجتماعی (سطح بین‌المللی) و هویت جمعی (سطح ملی) است. (Price and Reus-Smit, 1998: 265)

سازهانگاری کلی‌گرا معتقد است که فرایند شکل‌گیری هویت در هر دو سطح ملی و بین‌المللی یک فرایند مستمر است که از طریق تعامل هویت اجتماعی و هویت جمعی شکل می‌گیرد (نمودار ۱) و دولت‌ها تعاریف جدیدی از «خود» و «دیگری» تولید و بازتولید می‌کنند. بر اساس این رهیافت، تغییر در هر یک از هویت اجتماعی یا هویت جمعی، دیگری را نیز می‌تواند تحت تأثیر قرار می‌دهد. با تغییر در هویت جمعی یک دولت، سایر دولت‌ها تلاش خواهند کرد تا اولویتهای سیاست خارجی خود را با هویت جدید تطبیق دهند و در این فرایندهای اجتماعی است که منافع و انتظارات متقابل دولت‌ها از یکدیگر شکل می‌گیرد.

هویت جمعی، منافع از پیش مشخصی را برای بازیگران ترسیم می‌کند، اما بازیگران در سطح بین‌المللی ممکن است به واسطه نوع تعاملات اجتماعی و تحت تأثیر نوع تصورات و هنجارهای موجود به تعریف نوینی از خود و دیگری بپردازند و منافع جدیدی را تحت تأثیر این نوع تعاملات اجتماعی، برای خود تعریف کنند. (Bozdaglioglu, 2007: 135) در ابتدا این هویت جمعی داخلی است که جهت‌گیری و اهداف سیاست خارجی کشورها را شکل می‌دهد. این هویت می‌تواند در تعامل با نوع محیط هنجاری نظام بین‌الملل استمرار، تعدیل یا تشدید شود.



بر اساس رهیافت سازه‌انگاری کلی‌گرا، می‌توان گفت که هویت جمهوری اسلامی ایران در سطح ملی، نتیجه گفت‌وگوهای متعددی بوده که از زمان انقلاب اسلامی تاکنون چراغ راهنمای سیاست خارجی ایران

